

## بسم الله الرحمن الرحيم

### جلسه هفتم

### نویسدهای 2

عرض کردیم که خدای متعال به مومنین در قرآن، مژده و نوید همه‌ی عناصر سعادت را می‌دهد. آن چیزهایی که ما به عنوان عناصر سعادت، در مقام فکر و تصور به دست می‌آوریم که ده دوازده تایی آن را در نوشته قبلی و تلاوت قبلی بیان کردیم؛ این‌ها همه در قرآن به صورت نویدهای قاطعی به مومنین داده شده است. دو نوید از آن نویدها را که هدایت بود و نور، دیروز در پی آیات کریمه قرآن مشاهده کردیم و تلاوت شد و بهره بردیم. دو تایی آن را هم امروز مطرح می‌کنیم.

در این بالا نوشتیم اطمینان و سکون و امن، که این‌ها را ما قریب‌الافق دانستیم؛ یکی دانستیم و منظورمان را از این سه کلمه ذکر می‌کنیم و بعد برمی‌گردیم به آیات قرآن تا ببینیم در این زمینه، در زمینه اطمینان و سکون و امن به ما آیات قرآن چه می‌آموزند. اطمینان یعنی حالت طمأنینه‌ی دل، حالت آرامش روح و قلب، یعنی چه آرامش؟ به چه معنا آرامش در اینجا مورد نظر ماست؟ آیا به این معنا که روح ما هیچ‌گونه تحرکی و تلاشی نداشته باشد؟! آرامش به این معنا که در حالت نیمه خواب و نیمه بیهوشی باشد دل ما؟! نه، بلکه آرامش در مقابل دغدغه و اضطراب، آرامش و اطمینان در مقابل تشویش.

حالا یک راه‌رویی را در نظر بگیرید؛ که بالاخره ریسک کرده به قول امروزی‌ها، پا در این راه گذاشته، دارد حرکت می‌کند و می‌رود، اما آیا این انگیزه‌ها تمام شدند؟ آیا اینی که در این راه دارد حرکت می‌کند، آن مزاحم‌هایی که نمی‌گذاشتند وارد این راه بشود؛ از میان رفتند؟ نه، از میان نرفتند. درست توجه کنید، این مزاحم‌ها اول هم نمی‌گذاشتند وارد این راه دور و دراز بشود. حالا هم که وارد این راه شده است، نمی‌گذارند آسوده و آرام این راه را طی کند. هر یک قدم که می‌رود مثل یک خاری، مثل

یک قلبی، مثل یک زنجیری پای او را، دامن لباس او را، دست او را می‌گیرند و می‌کشند و از پیمودن راه او را باز می‌دارند!

یک انسان هم هست وقتی که وارد شد، وقتی به این راه رسید، برای خود یک انگیزه‌ای، یک عامل توجهی به وجود می‌آورد که او را از تمام این انگیزه‌های کوچک غافل می‌کند. یک جاذبه و کششی دل او را می‌کشاند که این جاذبه‌های کوچک، جاذبه فرزند، جاذبه زن، جاذبه زندگی، جاذبه پول، جاذبه مقام، جاذبه جان، در مقابل آن جاذبه بزرگتر پوچ‌اند، هیچ‌اند، نابودند؛ موثر نیستند! ده‌ها آهن‌ربا با یک جسم کوچک را به این طرف و آن طرف جذب می‌کنند؛ اما یک آهن‌ربای قوی‌تر وقتی پیدا شد؛ آن چنان جاذبه‌اش این آهن کوچک را، این براده را می‌کشد به طرف خود که آهن‌رباهای دیگر اصلاً اثرشان خنثی است! این آدم وقتی که با این جاذبه قوی، با این روحیه قوی وارد راهی شد و مشغول پیمودن آن راه شد؛ دیگر جاذبه زن و فرزند و چیزهای دیگر و زیبایی‌ها و راحتی‌ها و خوشی‌ها و لذت‌ها و عیش و نوش‌ها در او اثری نمی‌گذارند.

این آدم، آدم کی است؟ آدم مطمئن، "یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً" آن کسی می‌تواند راه خدا را تا آخر ببیند، به سر منزل و هدف منظور و مقصود نائل آید که مطمئن باشد؛ حالت اطمینان و سکون در او باشد. اطمینان به این معناست. یعنی جاذبه‌ای او را بکشاند، جاذبه ایمان، جاذبه علاقه به خدا، جاذبه علاقه به هدف، آن چنان او را مجذوب کند و به سوی خود بکشاند که همه‌ی جاذبه‌های دیگر برای او هیچ و پوچ و مسخره بیایند! هیچ و پوچ و مسخره!

پس اطمینان یعنی چه؟ خلاصه کلام این شد که اطمینان یعنی طمأنینه روح انسان، آرامش دل انسان، دل آرام باشد. یعنی چه آرام باشد؟ نه این که بی‌تحرک باشد، نه این که پیش نرود و پیشرفت نداشته باشد، یعنی جاذبه‌های گوناگون او را به این سو و آن سو نکشاند، اسباب زحمت او نشود، عشق‌ها و مهرها و هواها و هوس‌ها هر کدامی در او حکومت نکنند؛ بلکه بر اثر سنگینی بار ایمان، آرام و مطمئن اما با سرعت هر چه تمام‌تر به سوی مقصود انسانیت، مقصود خلقت حرکت کند. این است معنای اطمینان.

بعد جمله دوم سکون است، سکون هم به همین معناست. "ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ" خدا سکینه و آرامش خود را بر دل پیغمبر در آن موقعیت حساس فرود آورد و چند مورد دیگر هست. و مومن

دارای سکینه است، سکینه به این معنا. پس سکینه، آرامش، سکون نفس، باز به معنای عدم تحرک و خواب رفتن و غافل شدن نیست.

و کلمه آخر امن، البته پیداست که اینجا مراد، امن روحی است نه امن اجتماعی. این امن یعنی امن روحی، نداشتن تزلزل، نداشتن اضطراب، نداشتن بیم، هراسمند و هراسناک نبودن، این سه جمله است. بعد نوشتیم که چهار، ثمربخش بودن، یعنی چه؟ یعنی نوید چهارم این است، ثمربخش بودن. یکی از چیزهایی که راه و راه هدف و مقصود اگر داشته باشد بهتر می تواند حرکت کند و بیشتر احتمال رسیدنش هست، اگر نداشته باشد کندتر حرکت می کند و احتمال نرسیدنش هم زیاد است؛ این است که کار خودش را ثمربخش ببیند یا نبیند. اگر ثمربخش دانست این راه را، حرکت خود و کار خود و گام خود را، احساس کرد که این از بین نمی رود، عملش ضایع نمی شود، بر این حرکت، بر این گام یک اثری مترتب می شود، هر حرکت او یک موجی را ایجاد می کند که او را بیشتر به منزل می رساند؛ اگر این را معتقد بود، سریع تر پیش می رود، بهتر کار می کند، خستگی اش کمتر است، راحت تر حرکت می کند. اگر این را معتقد نبود او ایلا! مومن این جور است، مومن کار خودش را ثمربخش می داند و قرآن به او این را آموخته است.

پایان

**تهیه شده در طرح تبیین منظومه فکری رهبری**